



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۰۲ جنوری ۲۰۲۱

نوراحمد خالدي

در جست و جوی یک نظام موثر اقتصادی-اجتماعی و سیاسی برای افغانستان

دوکتور نوراحمد خالدي

۳۱ دسمبر ۲۰۲۰م

قسمت دوم

... چگونه روشنفکران و مردم کشورهای روبه انکشاف به این مدل رو آورده اند؟ نخست از همه این تجربه رشد معجزه آسای اقتصادی و اجتماعی چین در ۳۰ سال گذشته است که مردم را به برتری این سیستم معتقد ساخته است. در ۲۸ سال از ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۸ کشور چین توانست ۶۵۰ میلیون نفر را از حالت فقر اقتصادی نجات داده به سطح طبقه متوسط ارتقا دهد.

در سال ۱۹۷۰ شمولیت در دوره تعلیمات ثانوی در چین ۲۸ فیصد بود این رقم در سال ۲۰۱۲ به ۸۵ فیصد ارتقا کرده است. طول متوسط عمر مردم چین در سال ۱۹۴۹ صرف ۴۱ سال بود، این رقم امروز بیش از ۷۰ سال است. چین توانست بدون توصل به سیستم لیبرال-دموکراسی عاید متوسط مردم خود را بطور قابل ملاحظه افزایش بخشد. بطور مثال امروز چین و ایالات متحده باوجودیکه دو کشور دارای دو سیستم متفاوت اقتصادی و دو سیستم کاملاً متفاوت سیاسی میباشند؛ یکی دارای اقتصاد سرماییداری خصوصی و دیگری سرماییداری دولتی اند؛ هر دو کشور ابر قدرتهای اقتصادی بوده و هر دو از توسعه جهانی شدن اقتصاد (گلوبالیزیشن) حد اکثر مفاد را کرده ثروت های بی حساب اندوخته اند. اما در ظرف سی سال گذشته در حالیکه در چین شاخص "مساوات در عاید" شخصی مردم (Gini Coefficient) در حال صعود است، این شاخص در امریکا در حال نزول قرار دارد. چرا؟ اگر این ثروت هنگفت که به امریکا سرازیر شد عاید متوسط نفوس را بالا نبرد پس به کجا رفت؟ به جیب ثروتمند ترین افراد امریکائی! پولدار-پولدارتر شد. در عین زمان سیستم سیاسی، حکومت و کانگرس، از افزایش مالیات بر عایدات ثروتمند ترین افراد در امریکا خودداری کردند و راههای قانونی خودداری از پرداختن مالیات بر

عایدات شخصی را برای ثروتمند ترین امریکاییها باز گذاشتند! بطور مثال مطبوعات امریکا با نشر راپور سالانه تکس یا مالیات بر عایدات دونالد ترمپ رییس جمهور امریکا، که یکی از ملیاردر های آنکشور است، نشان دادند که موصوف با استفاده از خلاهای موجود در سیستم مالیاتی از پرداخت مالیات بر عایدات خود خودداری کرده است.

در امریکا به عوض عرضه مجانی خدمات اساسی صحتی برای تمام همشهریان از طریق یک سیستم بیمه دولتی صحتی؛ به پولی ساختن خدمات صحتی دست زدند و سیستم خدمات صحتی را در خدمت ثروت اندوزی خصوصی و توفان نوسانات اقتصاد بازار آزاد خصوصی قرار دادند. در مقابل در چین دولت آن کشور با سرازیر شدن سرمایه های هنگفت در نتیجه فعالیتهای اقتصاد سرمایه داری دولتی به افزایش معاشات و مرزها پرداختند، به اعمار سرکها و زیربناهای اقتصادی پرداختند، به سرمایه گذاری در سیستمهای آبیاری برای انکشاف تولیدات زراعتی دست زدند، به اعمار منازل و مسکن برای گارگران دست زدند، به اعمار و تجهیز شفاخانه ها پرداختند، تحصیلات عالی را برای جوانان مجانی ساختند، خدمات مخابراتی را در تمام کشور توسعه دادند و غیره.

مردم کشورهای روبه انکشاف از این دو نمونه و دو سیستم کاملاً آگاه اند و با علاقمندی موفقیتهای بینظیر کشور چین را در انکشاف زیربناهای ترانسپورتی، احداث سرکها، راههای آهن، پلها، بنادر دریائی، بندهای برق، تولید انرژی برق، سیستمهای آبیاری، سیستمهای مخابراتی و انترنتی، شفاخانه ها و خدمات صحتی، ملاحظه میکنند. در چین در دوازده سال اخیر ۳۵ هزار کیلومتر خط آهن سریع السیر احداث شده است. در سی سال گذشته در چین ۸۰ هزار کیلومتر سرک قیریزی شده ساخته اند که به مراتب بیشتر از امریکا میباشد. در سالهای اخیر تحت پروگرام "کمر بند و راه" در قاره افریقا به کمک کشور چین ۹ هزار کیلومتر سرک قیریزی شده احداث شده است. مردم افریقا این موفقیت را به چشم سر می بینند. بر علاوه چیناییها قادر شدند برای مشکلات مزمن کشورهای رو به انکشاف راههای حل عملی پیداکنند. بطور مثال در شهرهای مکسیکو سیتی، موگدیشو و مومبای (بمبئی) تسهیلات فرسوده زیربنایی مشکل عمده در راه عرضه خدمات صحتی اساسی برای مردم در مناطق دهاتی میباشد. اما چین قادر شد توسط یک شبکه وسیع تصدیهای دولتی این خدمات را برای مردم دهات فراهم سازد.

جای تعجب نیست که مردم کشورهای روبه انکشاف مثال چین را می بینند، آنرا می پسندند و آنرا میخواهند! امروز بسیاری مردم در کشورهای روبه انکشاف به چشم سر میبینند که موجودیت

دموکراسی شرط قبلی برای تحقق پیشرفت اقتصادی نیست. تجربه کشورهای تایوان، تایلند، چلی و سنگاپور که به مرور زمان از دیکتاتوری به دموکراسی رسیدند نشان داد که بر عکس این انکشاف اقتصادی است که شرط قبلی برای تحقق دموکراسی میباشد.

کشورهای غربی در راس ایالات متحده امریکا سیستم سیاسی چین را برای کشورهای روبه انکشاف از نظر عملیاتی، مانند زمان برژنف در شوروی "جامد و انعطاف ناپذیر"، از نظر سیاسی مانند رژیم کوریای شمالی "بسته" و از نظر اخلاقی مانند رژیمهای کودتاهای نظامی "غیر مشروع" ترسیم میکنند. یک تعداد دانشمندان علوم سیاسی معتقد اند که سیتیمهای یک حزبی قادر به اصلاح خود نبوده از آنجاییکه قادر به پذیرفتن تغییر نیستند عمر آنها کوتاه خواهد بود. در عین زمان بعضی محققین این نوع برداشت را در مورد سیستم یک حزبی کشور چین مطابق با واقعیت نمیدانند. آنها معتقد اند که سیستم یک حزبی چین بر مبنای اساسات "انعطاف پذیری"، "اصل شایستگی" و اصل "مشروعیت" استوار اند. آنها میگویند که در ۶۶ سال حکومت خود بالای بزرگترین کشور جهان حزب کمونیست چین وسعت و حدود سیاستهای دولت چین به مقایسه هر دولتی در جهان فراختر بوده است. از اشتراکی ساختن زمینهای زراعتی در سال ۱۹۵۰ تا چرخش بزرگ در سال ۱۹۶۰ و شخصی سازی فارمهای زراعتی در سال ۱۹۶۵ و انقلاب فرهنگی سال ۱۹۷۰ و متعاقب آن اصلاحات دینگ شیائوپنگ در جهت اقتصاد بازار آزاد در سال ۱۹۸۰ تا باز کردن دروازه های حزب توسط چیانگ زمین بروی سرمایه داران خصوصی در سال ۱۹۹۰ که در عصر مائوتسه تونگ غیر قابل تصور بود. این تغییرات کیفی با تغییرات لازم سازمانی برای از میان برداشتن موانع و شرایط ناسالم همراه بودند. بطور مثال تاکید بر تقاعد اجباری رهبران حزبی در سن ۶۸ تا ۷۰ سالگی تا از تجمع قدرت در دست تعداد محدود جلوگیری نماید. تغییرات بنیادی در نحوه اداره دولت در تمام سطوح، از اداره محلی تا دفتر سیاسی حزب در سی سال اخیر بوجود آمده که در نتیجه شرایط قبلی قابل دید نیستند. اعضای ۲۵ نفره دفتر سیاسی و ۳۰۰ نفره کمیته مرکزی در طول زمان در یک پروسه رقابتی بسیار مشکل انتصاب شده اند. از جمله ۲۵ نفر اعضای دفتر سیاسی حزب بجز از سه نفر متباقی همه بشمول رییس جمهور و صدراعظم از سابقه های غیر ممتاز و مرفع اجتماعی تبارز کرده اند که با اشرافیت سیاستمداران طراز اول کشورهای اروپایی و امریکا هرگز قابل مقایسه نیستند. رییس جمهور فعلی چین قبل از احراز مقام خود در پستهای کار کرده است که مسولیت رهبری ۱۵۰ میلیون انسان را در ولایات به عهده

داشت. این نوع تجربه را در مقایسه با بی تجربگی حکومتداری افرادی مانند جورج دبلیو بوش، بارک اوباما، جستین ترودو و امثالهم باید مقایسه کرد.

نتایج یکی از تحقیقات اخیر موسسه "فریدم هاوس" امریکایی نشان میدهد که سطح عواید مردم تعیین کننده طول حیات دموکراسی در ممالک میباشد. این مطالعه نشان میدهد که هرگاه عاید متوسط سرانه در یک کشور ۱۰۰۰ دالر باشد، دموکراسی در آنکشور ۸,۵ سال دوام خواهد کرد. هرگاه میزان عاید سرانه در یک کشور بین ۱-۲۲ هزار دالر باشد دموکراسی ۱۸ سال دوام میکند. هرگاه عاید سرانه از ۲ هزار تا ۴ هزار دالر در سال باشد دموکراسی ۳۳ سال دوام خواهد کرد. تنها در شرایط موجودیت عاید سرانه سالانه بیشتر از ۶ هزار دالر دموکراسی در یک کشور دوامدار خواهد بود. نتایج این مطالعه نشان میدهد که برای بقای دموکراسی اول باید یک طبقه متوسط را ایجاد کرد تا قادر شوند یک حکومت حساب ده ایجاد کنند. در حقیقت آنچه این مطالعات بیان میدارند آن است که به عوض تاکید نابجا برای ایجاد حکومتهای دموکراسی در کشورهای رو به انکشاف باید متوجه بود که شاید این دموکراسیهای نام نهاد بدتر از دیکتاتوری هایی باشند که ما در صدد تغییر آنها هستیم. تحقیق های اخیر موسسه "فریدم هاوس" در ۱۹۶ کشور جهان نشان میدهد که در ۵۰ فیصد آنها دموکراسی بنام موجود بود در حالیکه ۷۰ فیصد آزادیهای لیبرالی نداشتند. این مطالعات نشان میدهد که باید راههای دوام دموکراسی را با موجودیت آزادیهای لیبرالی در کشورهای روبه انکشاف جستجو کرد. ریشه های چنین راه حل ها را در انکشاف اقتصادی میتوان دریافت کرد.

برای جهان غرب برای آنچه مقابله با نفوذ چین میدانند، دو راه وجود دارد: مقابله و یا همکاری. اگر غرب راه مقابله را برگزیند، چنانچه دونالد ترامپ کشورهای اروپای غربی بشمول استرالیا را در سه سال اخیر بدان وادار کرده است، در حقیقت کوشش در راه رفتن در جهت مقابل جریان وزیدن باد است و نتیجه نهائی آن افزایش خلا و فاصله عمیقتر در میان کشورهای جهان غرب و کشورهای روبه انکشاف خواهد بود. امکان دومی برای جهان غرب برگزیدن راه همکاری است. با همکاری کردن منظور آن است که جهان غرب با صدور سرمایه و افزایش تجارت با این ممالک در عین زمان به عوض صدور دموکراسی و ارزشهای جهان غرب، به کشورهای روبه انکشاف این حق را قائل گردند که سیستمهای سیاسی-اجتماعی خود را خود این کشور ها تعیین کنند، آنطوریکه چین پیشنهاد میکند. این شاید به عنوان پذیرفتن رهبری چین در جهان روبه انکشاف باشد اما یگانه راهی خواهد بود که حضور دوامدار جهان غرب را در این کشورها تضمین

کرده شرایط ایجاد طبقه متوسط را که ضامن ثبات یک سیستم دموکراسی حاکمیت سیاسی است فراهم میکند.

در کنار یک نظام لیبرال-دموکراسی-سرمایداری خصوصی امریکائی که در آن اقتصاد سرمایه بزرگ بی باکانه و لجام گسیخته آزمندانه بالای اداره سیاسی نافذ است و حتی سیستم خدمات صحی را پولی ساخته در انحصار خود قرار داده است؛ هستند کشورهایمانند سویدن، ناروی، دنمارک، استرالیا، نیوزیلاند و غیره که عدالت اجتماعی سوسیالیستی را با موثریت مدیریت خصوصی نظام سرمایداری اقتصاد هماهنگ ساخته اند. اساسات سوسیال-دموکراسی شامل آزادی، عدالت اجتماعی و همبستگی میباشد. آزادی به معنی توانایی افراد برای زندگی کردن آنطوریکه دلخواه شان است میباشد که آزادانه بتوانند در مورد امنیت مالی، تعلیم و تربیه و امکانات اجتماعی خودشان تصمیم بگیرند. عدالت اجتماعی به معنی آن است که هر فرد بدون توجه به محل بود و باش، جنس، قومیت و سابقه فامیلی در مقابل قانون حقوق و مسولیت‌های مساوی داشته باشند و همه از فرصتهای مساوی مستفید گردیده مستمندان به یک سیستم بیمه های اجتماعی همگانی دسترسی داشته باشند. همبستگی به معنی آن است تا تمام جامعه باهم دست بدست داده در بهبود شرایط جامعه همکاری کنند. در یک نظام سوسیال دموکراسی مردم از سیستم خدمات تعلیم و تربیه همگانی مجانی و هم چنان از خدمات صحی همگانی مجانی برخوردار میشوند و همچنان یک سیستم رفاهی بیمه های اجتماعی برای کهن سالان، معیوبین، اطفال و کسانیکه قادر به یافتن کار نیستند موجود میباشد که مصارف آن از طریق یک سیستم مترقی مالیات بر عایدات فراهم میگردد.

تحولات سیاسی در افغانستان

نسل ما سیستمهای مختلف حاکمیت سیاسی را در ۶۰-۷۰ سال گذشته به چشم سر تجربه کرده اند. از دوران صدارت دیکتاتور منشانه سردار داوود خان، تا دهه دموکراسی محمد ظاهر شاه، جمهوری داوود خان، حاکمیت مشترک حزب دموکراتیک خلق و مشاورین اتحاد شوروی، رژیم انارشی مجاهدین به رهبری ربانی- مسعود، دولت امارت اسلامی قرون وسطایی طالبان، و دولت جمهوری اسلامی پسا طالبان به رهنمائی امریکاییان. هیچکدام این دولتها نتوانست عدالت اجتماعی، رفاه اقتصادی و آزادیهای اساسی مردم را در یک حاکمیت متکی به قانون برای اتباع افغانستان تأمین نمایند.

دولت جمهوری اسلامی پسا طالبان در افغانستان صرف نظر از نتایج چهار انتخابات ریاست جمهوری بعد از بیست سال هنوز هم در محور خود متشکل از همان چهره های مافیای قومی

جهادی تفنگسالاران است که نظام دولتی افغانستان سخاوتمندانه از جانب امریکا در کنفرانس بن به آنها سپرده شد. تازه این عناصر یک نظام اشرافیت جهادی میراثی را ایجاد کرده اند. نتیجه انتخابات اخیر ریاست جمهوری حایز اهمیت زیاد برای کشور بوده یک تحول ستراتژیک در بیلانس حاکمیت سیاسی محسوب میگردد. با آنکه در فرجام نسل جوان روشنفکر توانست با حمایت از یک رهبر هدفمند اکادمیک مافیای قومی جهادی تفنگسالاران را با آنهمه سرمایه های بی حساب و ملیشه های مسلح مزدور شان با پشتوانه مردم، قلم ودموکراسی در بازار دموکراسی شکست دهند اما مافیای قومی جهادی تفنگسالاران و کاسه ليسان شان این شکست استراتژیک را نه پذیرفته به مقاومت پرداختند. بیجهت نبود که عبدالله در طرح پیشنهادی "مصالحة ملی" خود برگشت قدرت را به مافیای قومی جهادی تفنگسالاران پیشنهاد کرد و "شورای عالی مصالحه ملی را متشکل از رهبران احزاب جهادی" ایجاد نمود.

در کشور ما، به گفته فرید بهمن "پیشرفترین نوع اشرافیت سیاسی میراثی" شکل گرفته است (از صفحه فیسبوک فرید بهمن، ششم اپریل ۲۰۲۰م). مهره های جنگسالار تنظیمی مسلح به عشق تبار، دین، مذهب و زبان از سال ۲۰۰۱م بدینسو قشر همیشه حاضر در قدرت سیاسی را تشکیل داده که بخاطر حفظ قدرت سیاسی و ثروتهای چپاول شده قارونی خود از هیچگونه زد و بندها و معامله و قرار و مدار دریغ نمی ورزند. متأسفانه از آنجاییکه این اشرافیت سیاسی در محوریت عبدالله عبدالله رنگ قومی ضد پشتون دارد از حمایت کورکورانه و بیدریغ پشتون-نفرتان تاجک و هزاره در جامعه و در رسانه های متکی به سرمایهگذاری ایرانیها، بشمول رسانه های اجتماعی، مستفید بوده به یک زبان همه پشتونها منجمله رهبران پشتون تبار ارگ را فاشیست، طالب و طالب پرست و طالب پرور میدانند. اتفاقاً همین خصلت پشتون-نفرتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور، سبب یکپارچگی نامرئی انتخاباتی پشتونها در حمایت از روشنفکران پشتون تبار ضد طالبان حاضر در قدرت سیاسی گردیده عامل اصلی شکستهای چشمگیر انتخاباتی اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور در سه انتخابات اخیر میباشد.

حیرت انگیز است که سایر بازیگران سیاسی داخلی و خارجی افغانستان از جمله امریکاییان، پاکستانیها، روسها و ایرانیها در مخالفت با این قشر روشنفکر پشتون تبار حاضر در قدرت سیاسی افغانستان و حامیان آنها با اشرافیت-سیاسی-تنظیمی-قومی عبدالله محور همدست میباشند. یگانه دلیل مشترک این اتحاد نامقدس برداشت همگون آنها از خصلت جنگ جاری در افغانستان است که آنرا جنگ قومی میان طالبان به نمایندگی از پشتونها و ائتلاف شمال (جمعیت-جنبش-وحدت) به

نمایندگی از غیر پشتونها برای احراز قدرت و برتری سیاسی در افغانستان میدانند. به این حساب، در این مبارزه قدرت، روشنفکران پشتون تبار حاضر در قدرت سیاسی مخالف طالبان و حمایت روشنفکران پشتون تبار خارج از قدرت سیاسی از آنها، همانند انگشت ششم به یک نیروی ارتعاش آور، بطور یکسان برای اتحاد شمال و طالبان و حامیان خارجی آنها منجمله امریکا و پاکستان مبدل شده اند. عدم پذیرش دولت حامد کرزی و متعاقب او دولت اشرف غنی از طرف طالبان به عنوان یکطرف قضیه افغانستان را باید از همین زاویه ارزیابی کرد.

به دلایل نامعلومی این اشرافیت سیاسی-تنظیمی-قومی با وجود شکستهای چشمگیر انتخاباتی، از کمک و حمایت و تشویق آشکار امریکاییها برخوردار است. شاید با توجه به پشتون محور بودن جنبش طالبان، هدف استراتژیک به باور امریکا ایجاد یک توازن قومی در زعامت آینده سیاسی افغانستان با جبران اشتباهات کنفرانس بن بهتر حافظ منافع آنها باشد.

امریکاییها آشکارا از پیامدهای سه انتخابات ریاست جمهوری گذشته که سبب نزول قدرت اتحاد شمال گردید ناراضی بوده ناگذیر بر خلاف روحیه حمایت از خصلت دولت پسا طالبان در مخالفت با روند انکشاف دموکراسی در کشور قرار گرفته اند. امریکاییها آشکارا در انتخابات ۲۰۰۹ برای شکست حامد کرزی سرمایه گذاری و مداخله کردند که این مخالفت آنها در کتب و نوشته های متعدد مقامات مسول و دخیل امریکایی تأیید شده است. امریکاییها این مداخله را در سال ۲۰۱۴ تاسرحد ایجاد حکومت وحدت ملی و شمولیت ۵۰/۵۰ عبدالله در دوره اول ریاست جمهوری اشرف غنی ادامه دادند. اخیراً با وجود پیروزی آشکار رییس جمهور غنی در انتخابات سال ۲۰۱۹، با پافشاری و ایجاد فشار بالای غنی برای تشکیل دولت همه شمول به معنی شراکت مجدد عبدالله و همراهان در قدرت سیاسی پنجسال آینده بدون در نظر داشت نتایج انتخابات، حمایت آشکار خود را از اشرافیت-سیاسی-قومی عبدالله محور-پشتون ستیز ابراز میکنند.

بالاخره یکی از تئوری پردازان شورای نظار بنام آصف منصورى در صفحه فیسبوک خود (۲۴ مارچ ۲۰۲۰م) نقاب و فریب "تقلب انتخاباتی" تیم عبدالله را بدور انداخت و واضح و پوست کنده با تکیه به تعصب قومی این گروه نوشت که "رهبران داخلی و جهادی باید از دو دهه ... سیر نزولی عبرت گرفته باشند که در این کشور قدرت از میله تفنگ ... حاصل میشود نه از کار مدنی یا مجرای پارلمان و انتخابات که ما فرسنگ ها از آن فاصله داریم." کسی باید به این آقا یاد آوری کند که سیر نزولی سهم اتحاد شمال در قدرت سیاسی و اداری کشور ناشی از استفاده از تفنگ

توسط مخالفین سیاسی آنها نبوده، بلکه این سیر نزولی ناشی از انتخابات و آگاهی مردم و نفرت روز افزون از استیلاي قدرت مافیایی جنگسالاران در جامعه بوده است.

این برداشتی بود از طرز تفکر عبدالله و شورای نظار که تحلیلگران واقع بین برای توجیه موضع گیریهای غیر دموکراتیک آنها بالای آن تاکید میکردند و حالا از زبان خودشان میشنومیم.

پس منظر بغاوت و ستون فقرات دولت تخیلی همه شمول عبدالله را تنظیمهای جمعیت، وحدت و جنبش تشکیل میدهند. بخصوص با فروپاشی جمعیت این ملیشه های وحدت و جنبش اند که با خیالپردازی برگشت به دوران خودکامگی کامل در مناطق نفوذی خود به پشتوانه و تکیه گاه بغاوت عبدالله مبدل شده اند. دلیل اصلی این بغاوت را آصف آشنا یکی از فعالین هزاره چنین خلاصه میکند: "جان گپ این است که اگر در این مرحله ای حساس و تاریخی، ایستادگی نشود، دستکم دو تا سه نسل دیگر را باید در ذلت و حقارت زندگی کنیم. پس به هر طریقی و به هر قیمتی که می شود بسیج شوید."

طوریکه از قول یکی از حامیان شورای نظاری عبدالله، بنام آصف منصوری در صفحه فیسبوک خواندیم که نوشت رهبران جهادی باید از دو دهه ... سیر نزولی قدرت سیاسی اتحاد شمال عبرت گرفته باشند که در این کشور قدرت از میله تفنگ ... حاصل میشود نه از کار مدنی یا مجرای پارلمان و انتخابات... و همچنان دلیل اصلی بغاوت اخیر عبدالله را آصف آشنا یکی از فعالین هزاره شامل حزب وحدت خلاصه نمود که "جان گپ این است که اگر در این مرحله ای حساس و تاریخی، ایستادگی نشود، دستکم دو تا سه نسل دیگر را باید در ذلت و حقارت زندگی کنیم. پس به هر طریقی و به هر قیمتی که می شود بسیج شوید." در حقیقت هر دو بیان صادقانه موقف سیاسی این دو تنظیم سیاسی را به نمایندگی از تمام فعالین سیاسی تاجیک و هزاره که در بیست سال اخیر در سیاست نفوذ قابل ملاحظه داشتند بیان میکند. از دوستم هم همیشه در طول سالهای اخیر شنیده ایم که دلایل تهدید تعقیب عدلی خوددرا نه رفتار ناشایست ضد اخلاقی خودش بلکه کوشش عمدی در جهت تجرید او و جنبش از پروسه اداره کشور میداند.

مشکلات مصالحه ملی در سایه اختلافات ذاتی نیروهای متخاصم

با آنکه به ظاهر در پروسه صلح دو تیم مذاکره کننده مقابل هم نشسته اند اما در واقعیت هرگونه مصالحه سیاسی در مورد شکل و ترکیب نظام سیاسی آینده کشور زیر فشار منافع گروههای آتی صورت خواهد گرفت:

- روشنفکران پشتون؛

- مافیای جهادی اتحاد شمال، با ترکیب شورای نظار، حزب وحدت و جنبش؛ و
- تحریک طالبان.

در حالیکه تحریک طالبان و اتحاد شمال هر دو متشکل اند و از حمایت شبکه های وسیع همفکران از محل تا ولایت و کشور برخوردار هستند، روشنفکران پشتون پراکنده و بدون کدام سازمان سیاسی متحد میباشند. اشرف غنی به عنوان نماینده روشنفکران پشتون حتی از نیروی پراکنده احزاب و سازمانهای مدنی ملی گرا در داخل و خارج کشور نیز استفاده نمیکند. اشرف غنی تمام امکانات آنرا داشت که بعد از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م با استفاده از امکانات و فرصت ایکه تیم انتخاباتی او به همکاری و حمایت بیدریغ ملی گرایان در سراسر افغانستان ایجاد کرده بود تشکیل یک حزب ملی گرا را در سراسر کشور تشویق میکرد. هسته این تشکل موجود بود و حامیان ایدیولوژیک و سر سپرده چنین یک ابتکار همه منتظر بودند. پیشنهادهای لازم هم از طریق همکاران و استراتژیستهای رییس جمهور به او تقدیم شده بود. اما متأسفانه اشرف غنی اعتنایی به این پیشنهاد ها نکرد. این بی اعتنایی و اغماض در مقابل نیاز به موجودیت یک سازمان یا حزب سیاسی که با تشکل و دیدگاه سیاسی ملی به هدف بدست آوردن اکثریت چوکی های ولسی جرگه در انتخابات ولسی جرگه اشتراک نماید، نیز از جانب رئیس جمهور اشرف غنی نشان داده شد. در حالیکه عبدالله عبدالله و شورای نظار به پشتوانه انتخاباتی قومی خود کاملاً وفادار اند، هیچ اعتنایی از جانب اشرف غنی در این زمینه دیده نشد. نتیجه آن شد که ولسی جرگه در بست در اختیار شورای نظار و اتحاد شمال قرار گرفت.

نتیجه پشت پا کردن به حامیان صادق سیاسی و گوش ندادن به هشدار های صاقانه و مکرر آنها آنست که متأسفانه بعد از شش سال ریاست جمهوری اشرف غنی، امروز شورای نظار و حزب وحدت، و در کل آنچه اتحاد شمال نام گرفته، در صحنه سیاست افغانستان با نفوذ تر از آغاز دوره اول ریاست جمهوری اشرف غنی میباشند!

طوریکه قبلاً دیدیم مافیای جهادی و جنگسالار و بخصوص شورای نظار که در بعد از ۲۰۰۱ قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و اداری را قبضه کرده بودند با وجود شکست فاحش در سه انتخابات پیهم، هرگز راضی به آن نیستند که این قدرت را در پای صندوقهای رای و اراده مردم از دست بدهند با هزار حيله و توطئه و بغاوت آشکار همچنان به قدرت چسبیدند.

در حالیکه جوهر نظام متکی به قانون اساسی موجوده را اراده آزادانه مردم و انتخابات تشکیل میدهد در نظام انتخاباتی ریاستی موجوده برنده مالک مطلق است و شمولیت افراد متعلق به سایر

اقوام، قشرها و گروههای سیاسی در دولت وابسته به حسن نظر رییس جمهور است تا محدودیت های قانونی. تجربه چهار انتخابات گذشته نشان داد که معیار انتخاب زعیم کشور برای مردم به درجه اول وابستگی قومی کاندید مورد نظر است. این بدان معنی است که در پای صندوق رای دهی پشتون به پشتون رای میدهد، تاجیک به تاجیک هزاره به هزاره و ازبیک به ازبیک. حتی روشنفکران دو آتشه دست چپی ما که زمانی ترمپت انترناسیونالیست بودن را به صدا می آوردند از این امر متشنی نیستند. چهره هائی مانند فرید مزدک، دستگیر پنجشیری، نجیب مسیر و امثالهم امروز با پشتون ستیزی آشکار در خدمت قوم پرستان شورای نظار قرار دارند.

در حالیکه امریکایی ها در کنفرانس بن سال ۲۰۰۱ قدرت اصلی سیاسی را بدون در نظر داشت ترکیب قومی در افغانستان و سابقه تاریخی زعامت سیاسی کشور به اتحاد شمال ارزانی کردند، از سال ۲۰۰۹ به اینطرف آنها نیز آشکارا از زدودن پایه ها و اثرات تفوق سیاسی اتحاد شمال در قدرت سیاسی ناراضی اند. در نتیجه پایه گرفتن روند های دموکراسی در کشور واقعتهای عینی ترکیب قومی نفوس در جامعه سنتی قوم محور افغانستان در نتایج انتخابات منعکس شده سبب شکست پیهم انتخاباتی عبدالله به عنوان کاندید دلخواه اتحاد شمال در سه انتخابات پیهم گردید. واقعیت چهار انتخابات ریاست جمهوری به وضاحت نشان داد که "نظام ریاستی" در افغانستان، صرف نظر از حسن نیت رییس جمهور برنده، به باور فعالین سیاسی تاجیک، هزاره و ازبیک نمیتواند منافع سیاسی اقلیتهای قومی را تضمین کند.

بنابراین امروز مافیای جهادی اتحاد شمال، با ترکیب شورای نظار، حزب وحدت و جنبش که با طرح های ضد پشتون و ضد افغان و مرکز گریز خود زمینه های فکری اتحاد سیاسی عبدالله-محور را شکل داده رهبری میکنند در هرگونه مصالحه سیاسی آینده بالای تغییر نظام ریاستی موجوده پافشاری خواهند کرد. این سه عنصر متشکله اتحاد سیاسی عبدالله-محور هرکدام با اهداف مشخص خود که داغها و تجربه جنگهای خانمانسوز برتری طلبی فرقوی میان خود را هنوز بخاطر دارند، برای یک سازش تاریخی با طالبان به قیمت تمامیت دولت افغانستان، آزادیهای مردم، دموکراسی و ترقی آمادگی کامل دارند. بیجهت نیست که قریشی وزیر خارجه پاکستان از نقش مهم عبدالله در آینده افغانستان صحبت میکند. مهره های جنگسالار تنظیمی مسلح به عشق تبار، دین، مذهب و زبان که از سال ۲۰۰۱م بدینسو قشر همیشه حاضر در قدرت سیاسی را تشکیل داده اند بخاطر حفظ قدرت سیاسی و ثروتهای چپاول شده قارونی خود از هیچگونه زد و بندها و معامله و

قرار و مدار دریع نمی ورزند. ادامه دارد